

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بحث تقسیم مکاسب:

عرض کردیم که در کلمات فقها تقسیمی که برای مکاسب ذکر شده، عمدتاً حول این دو تقسیم است. برخی تقسیم را به صورت ثلاثی مطرح کرده و گفته اند مکاسب؛ یا مکاسب محرمة است یا مکروهه و یا مباحه، و برخی تقسیم را پنجگانه قرار داده اند که کلمات این بزرگان و عبارات اینها و مثالهایی که برای اینها بود را بیان کردیم.

فرق تقسیم ثلاثی و خماسی شهید ثانی(ره):

مرحوم شهید ثانی در کتاب مسالك فرموده اند « **کل من التقسیمین حسن** ». هر یک از این دو تقسیم، تقسیم خوبی است، اما احسن همین تقسیمی است که به صورت ثلاثی مطرح کنیم. فرق اصلی بین این دو تقسیم این است که **اولاً**: در تقسیم ثلاثی، تقسیم به اعتبار متعلق کسب است و متعلق کسب یا عین است و یا منفعت و گفته اند که در عین و منفعت می توانیم حرمت و کراهت و اباحه تصویر کنیم، اما وجوب و استحباب را نمی توانیم تصور کنیم. به این اعتبار ما دیگر مکاسب واجبه و مستحبه نداریم. اما در تقسیم خماسی و پنجگانه، به اعتبار فعل مکلف است، یعنی به اعتبار اینکه **کسب**، **فعل من افعال المكلف**، و فعل مکلف خالی از این احکام خمسه تکلیفیه نیست، لذا به این احکام خمسه تکلیفیه منقسم می شود. این یک فرق که در تقسیم ثلاثی به اعتبار ما یکتسب به و متعلق کسب است، اما در تقسیم خماسی به اعتبار فعل مکلف است.

فرق دوم این است که، در تقسیم اول، ما **یکتسب به**، یا عین است و یا منفعت. خود این عین و منفعت به حسب اقتضای خودشان، یا محکومند به عنوان حرمت، یا کراهت و یا اباحه. اما در تقسیم خماسی ما می گوئیم که این احکام خمسه، به اعتبار عوارضی است که بر این کسب عارض می شود. یعنی شما اگر یک شیء مباح را برای قتل بخرید، می شود کسب حرام، شیء مباح را برای استفاده حلال بخرید، می شود کسب حلال، یعنی این تقسیم به اصطلاح فنی، یک تقسیم جوهری نیست. یک تقسیم ناشی از عوارض خارجی است و به اختلاف این عوارض خارجی به احکام خمسه تقسیم می شود، اما در تقسیم ثلاثی، به اعتبار اقتضایی است که در خود ما **یکتسب به** وجود دارد، می گوئیم **بیع الخمر حرام**، در خمر به عنوان **انه خمر**، اقتضای حرمت وجود دارد و می گوئیم این کسبی که به خمر تعلق پیدا می کند حرام است.

پس فرق دوم بین این دو تقسیم این شد که در تقسیم ثلاثی، ما **یکتسب به** خودش اقتضای همان عنوان را دارد، اما در این تقسیم پنجگانه، به اختلاف عوارض، به احکام خمسه تقسیم می شود. روی این حساب بعضی از بزرگان مثل مرحوم آقای خویی، در کتاب مصباح الفقاهه، فرموده اند هر دو تقسیم درست است. تقسیم اول به اعتبار ما **یکتسب به** است، تقسیم دوم به اعتبار این

عوارضي است که بر این فعل مکلف عارض می شود، البته اصل این مطلب در کلام شهید ثانی در کتاب مسالک وجود دارد. و مرحوم آقای خویی به تبع شهید ثانی همین نظریه را پذیرفته اند. پس تا اینجا دو فرق بین این دو تقسیم بیان کردیم. و عرض کردیم می شود دو تقسیم را به این دو اعتبار بیان کرد که، تقسیم ثلاثی به اعتبار ما یکتسب به است و تقسیم خماسی به اعتبار این عوارض و طواری است.

کلامی از مرحوم محقق در تقسیم مکاسب:

لکن مرحوم محقق در شرایع بعد از اینکه تقسیم را ثلاثی قرار داده، در شمارش و ذکر مکاسب محرمه مثال زده به: بیع سلاح به اعداء دین آنوقت خود مرحوم محقق این قید را ذکر کرده است که اگر کسی اعداء دین اسلحه ای بفروشد برای اینکه آنها را بر دشمنی بر دین اعانت کند و یا زمان جنگ است و به اعداء دین اسلحه ای را فروخت، مرحوم محقق این را جزء مکاسب محرمه قرار داده است، در حالی که اگر این فرق دوم فرق صحیحی باشد، در اینجا **بیع السلاح لاعداء الدین**، وقتی که معنون به این عنوان می شود که اعداء دین کمک شوند برای اینکه دین را از بین ببرند اینجا بیع حرام است، اما اگر در یک جا دو گروه کافر، در حال جنگ با هم هستند اگر به یک گروه یا هر دو گروه اسلحه بفروشید برای اینکه هر دو، بیشتر همدیگر را از بین ببرند. آیا هنوز حرام است؟

اشکال به فرمایش مرحوم محقق (ره):

اشکالی که در اینجا هست اینکه اگر بگوییم که در تقسیم ثلاثی به اعتبار خود اقتضایی است که ما **یکتسب** به دارد، اگر این است پس این مثال آن را نقض می کند، « **بیع السلاح لاعداء الدین** » به اعتبار طواری و عوارض، مختلف می شود، اگر بفروشیم به قصد اعانت، که کمک شوند و با دین مخالفت کنند، این حرام می شود، اگر بفروشیم به قصد اینکه کمک کنیم که خود آنها به جان هم بیفتند اشکالی ندارد. این یک اشکال.

جواب اشکال بر محقق (ره):

و جواب اشکال این است که این بیع السلاح مثلاً عنوان استطرادی را دارد.

اشکال دوم بر محقق (ره):

اشکال دوم این است که در همان تقسیم ثلاثی، شما برای خمر با قطع نظر از فعل مکلف، نمی توانید حکمی بیان کنید. بعبارة اخري اشکال اولی که عرض کردیم اشکال بر فرق دوم بود و جواب دادیم. اما این اشکال دوم، اشکال بر فرق اول است. در فرق اول گفتیم که در تقسیم ثلاثی، محور خود ما **یکتسب** به است. « **ما یکتسب به إِمَّا عین و إِمَّا منفعه** »، اما در تقسیم خماسی، ملاک فعل مکلف است و فعل مکلف **ینقسم الی الاقسام الخمسه**. اشکال این است که در همان تقسیم ثلاثی، ما **یکتسب** به، بدون فعل مکلف که حکمی ندارد. ما می گوییم « **الخمر حرام** » یعنی ذات خمر حرام است یا شرب الخمر حرام است؟ شرب الخمر که یک فعلی از افعال مکلف است حرام است. بنابراین اگر بخواهیم خود ما **یکتسب** به را ملاک و محور قرار دهیم، با قطع نظر از فعل، اینجا اصلاً چیزی به نام حرام و مکروه و مباح هم نداریم. این حرام و مکروه و مباح، به اعتبار فعل مکلف است. شما

اگر در تقسیم ثلاثی بگوئید به اعتبار ما یکتسب به ، نه به اعتبار تعلق فعل مکلف، اشکال این است که همانطوری که می گوئید واجب و مستحب نداریم، محرّم و مکروه و مباح هم نداریم. این اشکال اشکالی است که وارد است.

جواب از اشکال دوم بر محقق:

ولو اینکه ممکن است کسی بیاید و توجیهی کند و به این اشکال جواب دهد که در آنجا باز خود فعل مکلف، به اعتبار تعلقش به این متعلق خاص است، یعنی کسی نمی تواند بگوید من از شرب خمر اگر قصد اسکار کنم کذا، اگر قصد غیر اسکار کنم کذا، شرب خمر حرام است هر قصدی هم انسان می خواهد داشته باشد. در هر دو، یعنی هم در تقسیم ثلاثی و هم در تقسیم خماسی، فعل مکلف هست، اما در تقسیم ثلاثی فعل مکلف به اعتبار متعلق خاص ولی در تقسیم خماسی فعل مکلف به اعتبار هر چیزی که می تواند عارض بر او شود.

این دو تقسیم، تقسیمی که در کلمات فقها وجود دارد و ما می خواستیم فقط مقداری اقسام روشن شود و این بحث را مقداری طول دادیم. آیا مراد علماء، حرام، واجب و مستحب نفسی است یا اعم است؟ نکته ای که وجود دارد این است که ما وقتی کلمات فقها را بررسی می کنیم فقهاء در این امثله ای که بیان کرده اند فرقی بین واجب نفسی یا واجب غیری، حرام نفسی یا حرام غیری نمی گذارند. می گوئیم ما می خواهیم مکاسب محرمة را بگوئیم. این اعم است از آن مکاسب محرمة ای که بالذات حرام است مثل بیع الخمر، یا آن مکاسب محرمة ای که به اعتبار طواری و عوارض حرام می شود. انسان اگر یک چاقویی بخرد **لقتل نفس محترمة** ، این هم حرام می شود.

ما در این تقسیم، اگر گفتیم خودمان را محدود به واجب نفسی و حرام نفسی و مستحب نفسی نمی کنیم، بلکه اعم از نفسی و غیری باشد، و همچنین در واجبات، مکاسبی داریم که گاهی اوقات واجب عینی است، فرض کنید در همان واجبات نظامیه، اگر کسی برای طبابت نباشد و منحصر به یک شخص باشد، این عنوان واجب عینی را پیدا می کند، اما اگر افراد دیگری هم باشند، عنوان واجب کفایی را پیدا می کند، اگر دائره را اعم قرار دادیم، یعنی اعم از واجب نفسی و غیری، واجب عینی و کفایی، واجب تعیینی و تخییری، نتیجه اش این می شود که برای همه اینها مثال زیاد پیدا می کنیم و تمام این امثله ای که در کلمات فقها گفته شده درست است، بعبارة اخري نکته ای که می خواهیم عرض کنم این است که اگر بخواهیم بگوئیم تقسیم، به اعتبار نفسی بودن است، یعنی بگوئیم مکاسب محرمة ای که حرمت نفسی دارد، بسیاری از مثالهایی که فقها زده اند، از دایره خارج می شود و نمی تواند دیگر مثال باشد، چون خیلی از همان عباراتی که دیروز از فقها خواندیم و مثالهایی که بیان کردیم، اصلاً عنوان غیری دارد.

خود مرحوم محقق وقتی در شرائع، مکاسب را سه قسم می کند، مکاسب محرمة، مکروهه و مباحه، آنگاه مکاسب محرمة را پنج قسمت می کند؛ قسم اول: **الاعیان النجس كالخمر** . قسم دوم: **ما یحرم لتحریم ما قُصد به**، آنچه که به خاطر قصدی که به آن می شود حرام است، مثل آلات لهو. قسم سوم: **ما لا ینتفع به کالمسوخ**، آن حیواناتی که مسخ شده اند، آنچه که نفعی برای انسان ندارد، این هم جزو مکاسب محرمة قرار داده شده است. این **ما لا ینتفع به** به اعتبار ذاتش، جزو مکاسب محرمة نشده است، بلکه چون انسان انتفاعی به آن نمی برد و نفعی برای انسان ندارد حرام است. حتی در آلات لهو هم چون **ما قُصد به**، عبارت از فساد است، آلات لهو با مقصود از آن که عبارت از فساد است حرام می شود. عرض ما این است که اگر بخواهیم این مکاسب محرمة را فقط برای حرمت نفسی بیان کنیم، اما آنجایی که مقدمه برای حرام دیگری می شود این جا خارج باشد، خیلی از موارد و مثال های دیگری که مرحوم محقق و علامه و سائر در کتاب مراسم بیان کرده اند، اینها باید از محل نزاع خارج شود، در حالی که اینها داخل در محل نزاع است این یک مطلب.

فرق اینکه واجب نفسی مراد باشد یا واجب غیری:

مطلب دیگر اینکه در کفایه در تعریف نفسی بودن و غیری بودن، می فرماید بین اصولیین در اینکه کدام واجب، واجب نفسی است و کدام واجب غیری، اختلاف وجود دارد. مرحوم آخوند می فرماید اگر ما این تعریف را ملاک قرار دهیم «ما کان وجوبه للغير» که مشهور واجب غیری را اینطور معنا کرده اند «ما کان وجوبه للغير»، آخوند می فرماید لازمه این تعریف این است که تمام واجبات نفسیه، واجبات غیری شود، چرا؟ برای اینکه در نماز که مصداق بارز واجب نفسی است، می گوئیم «اقم الصلاه لذكرك» یعنی غایت صلاة، ذکر الله است، «تنهي عن الفحشاء والمنکر» یعنی چون نهی از فحشا و منکر واجب است این واجب شده است. پس اگر ما بخواهیم واجب غیری را اینطور معنا کنیم، تمام اینها واجب غیری می شود.

برای اینکه این اشکال حل شود مرحوم آخوند می فرمایند که ما یک غایات اولیه داریم و یک غایت الغایات داریم (أقصى الغایات)، در باب نماز این أقصى الغایات مطرح است و هنگام وجوب، این أقصى الغایات مد نظر واقع نمی شود، لذا واجب، می شود واجب نفسی. ما می خواهیم ببینیم در آنجایی که یک بیعی مقدمه برای حرام است یا یک معامله و کسبی مقدمه برای واجب است، آیا می توانیم در اینجا بگوئیم که اینجا این مقدمه بعنوان خودش واجب نیست بلکه بعنوان المقدمیه واجب است و در نتیجه از محل بحث خارج است؟ در نکته قبلی گفتیم که اگر بخواهیم بگوئیم واجب غیری، حرام غیری و استحباب غیری از محل مکاسب و از دایره این تقسیم خارج است، خیلی از امثله ای که فقها مطرح کرده اند از محل بحث خارج می شود. مثلاً در معاملات محرمة و مکروهه امثله زیادی وجود دارد که خیلی از اینها حرام بالذات نیست، منتهی حرام غیری است. فرض کنید در باب معاملات مکروهه، معامله با اکراد، جزء معاملات مکروهه است - البته اینکه کرد در اینجا مراد چیست.

ملاحظه فرمودید در مکاسب و حواشی آن، سه یا چهار احتمال داده می شود، احتمال خیلی قوی آن هم این است که اکراد یک طایفه ای بوده اند در یک زمان خاصی، در یک بخشی زندگی می کردند که یا خوش معامله نبودند، یا بد حساب بودند، نهی کراهتی شدند از معامله. مانند زمان ما که مثلاً می گویند که با فلان شهر معامله نکنید، با فلان محله معامله نداشته باشید. این نهی از معامله با اکراد را که می گفتند بعضی از این کردها هم این قضیه را شنیده بودند و ناراحت شدند که چرا. مراد مطلق کرد نیست، یک طایفه مخصوصی در زمان روایات بوده و الان هم دیگر وجود خارجی ندارند،

به عنوان قضیه خارجی بوده است - این نه برای این است که بالذات بوده، بلکه چون مقدمه برای فتنه ای بوده و هر وقت معامله ای با آنها واقع می شد نزاعی پیش می آمد، برای دفع آن نزاع بوده است، لذا ما نمی توانیم واجبات و محرمات غیری را خارج کنیم این اولاً. و ثانیاً آنچه که می خواهم عرض کنم این است که اگر کسی رفت فرض کنید که وسیله ای خرید که یک غایت نهایی این وسیله فساد است - یعنی همان بیانی که مرحوم آخوند در آنجا دارند - ما نمی توانیم در اینجا پیاده کنیم و بگوئیم اگر یک چیزی، یک غایت نهاییش فساد شد، ما ممکن است بگوئیم این عنوان جزو مکاسب محرمة است، اما دیگر حرمتش حرمت مقدّمی نیست. مثلاً در باب خمر ممکن است کسی خمر را بخرد و اصلاً شرب نکند، نگه دارد و لو نگه داشتن آن هم جایز نیست، اما اگر غایت نهاییش که عبارت از اسکار است، عبارت از فساد است، اگر این غایت بعنوان غایت نهایی مطرح شد، نمی توانیم بگوئیم به صرف این عنوان، مقدمیت پیدا می کند.

نتیجه این شد بسیاری از امثله که در کلمات فقها گفته شده و بعداً دیگران آمده اند و اشکال کرده اند که اینها بعنوان مقدمیت است و نه بعنوان خودشان، اگر ما لحاظ کنیم آن فرمایش را که مسئله غایت نهایی باشد که مرحوم آخوند فرموده اند، این هم از عنوان مقدمیت خارج می شود.

جمع بندي و نتیجه بحث تقسیم مکاسب:

جمع بندي که در اینجا می شود، کسب یا به اعتبار ما یکتسب به است، یا به اعتبار انه فعل من افعال المكلف ، آنوقت به اعتبار ما یکتسب به ، حکمش مشخص است، که یا عین است و یا منفعت که به سه قسم تقسیم می شود، اما اگر کسب را به اعتبار فعل من افعال المكلف در نظر گرفتیم اینجا دو صورت دارد؛ یا این فعل با قطع نظر از هر عارضی است، بگوییم کسی صبح بلند می شود که برود در مغازه کار کند، کاری نداریم که کسبی که انجام می دهد سبب می شود که زندگی خودش و عیالش محفوظ بماند، قوت آنها را تامین می کند، این یک. دوم: اکتساب با توجه به این عناوین، که اکتساب با توجه به این عناوین، همان احکام خمس را پیدا می کند، اگر کسی کار کند و پول برای قوت خودش و عیالش بدست آورد، واجب است، برای توسعه در زندگی کار کند، مستحب است و برای فساد کار کند، حرام است.

حکم اکتساب محض:

اما این نکته ای که باید عرض کنیم این است که آیا اکتساب من حیث هو اکتساب، یعنی برود کار کند و اصلاً هیچ عناوین عارضی در کار نباشد، از عبارات فقهاء استفاده می شود که خودش فی نفسه حکم مباح را دارد. کسی در مغازه کار کند و نه غایت وجوبی دارد و نه تحریمی و نه استحبابی. از عبارت فقهاء استفاده می شود که این مثل خوردن آب، مباح است.

نظر استاد:

نظر ما این است که اگر به روایات وارده در این باب مراجعه شود، عنوان استحباب نفسی را دارد. وقتی می گویند «العبادة سبعون جزءاً افضلها طلب الحلال». انسان کار کند تا مال حلال به دست آورد. و هیچ عوارضی برای قوت خود و عیالش ندارد، از روایات وارده این گونه استفاده می شود که کسب، فی نفسه استحباب نفسی دارد اما از عبارات فقهاء استفاده می شود که کسب فی نفسه با قطع نظر از عوارض، مباح است. اما روایات استحباب نفسی را دلالت دارد.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين.